



دکتر ناصر صفائی نائینی
کانادا

آیا خود مارکی دوساد نیز سادیست بود؟

شهرت داشت. ابوین او ادعا می کردند که آن ها مستقیماً از اخلاف یکی از سه مجوسی هستند که برای حضرت عیسی‌ای نوزاد هدیه برده بودند. هم چنین با اشاره به شجره نامه خود مدعی بودند که به رده های بالای مقامات کشوری یعنی شوالیه های مالت، اسقف ها، امنای صلح و اشخاص عالی رتبه تعلق دارند. دوساد جوان دارای صورتی گرد و چشمانی آبی بود و موهای بلند مجعدی داشت و با صدای شیرینی صحبت می کرد. او قرار بود که هم بازی پرنس دو کنده باشد. متأسفانه در سن چهار سالگی آثار یاغی گری در او نمایان شد و با پرنس به دعوا و مرافعه پرداخت، لذا او را نزد بستگانش به آویسیون که ناحیه ای در پرووانس بود فرستادند. دوساد نزد عموی خود ژاک - فرانسوا دوساد که عابد بود زندگی می کرد. احتمالاً نفرت دوساد از مادرش از این زمان پیداشد زیرا او خیلی کم به دیدار فرزندش می آمد. در سال ۱۷۵۰ دوساد به پاریس مراجعت کرد و به صورت یک شاگرد مدرسه غیر متشخص به مدرسه بسیار معروف لوئی کبیر که متناسب به ژوئیت ها بود رفت. مدارس ژوئیت ها در قرن هیجدهم فرانسه به سبب این که تنبیهات بدنی شدیدی به کار می بردند و همچنین به خاطر هم جنس بازی شهرت فراوان داشتند.

آیا همان شلاق زدن ها و تجاوزات جنسی که جز مقررات مدرسه بود سبب شد که در ذهن دوساد تمایلات جنسی بر انگیزخته شود؟ چهار سال بعد، دوساد در آکادمی آموزشی سواره نظام سبک شاهی نام نویسی کرد. در این آکادمی فقط فرزندان فامیل های تراز اول پذیرفته می شدند. در سال ۱۷۵۶ دوساد در جنگ های هفت ساله شرکت کرد. در سال ۱۷۵۹ به درجه کاپیتانی سوار نظام بورگاندی نائل شد. در سال ۱۷۶۳ با پیمان صلح پاریس به جنگ خاتمه داده شد. دوساد آرام گرفت و وقت زیادی پیدا کرد که به امور عاشقانه بپردازد.

بعضی از سخنان مشهور مارکی دوساد به شرح زیر است:

- پلیدی و هرزگی همان قدر در طبیعت لازم است که هنر و هنر دوستی (۱۲۰ روز هم جنس گرایی)

- عدل خداوندگار را فراموش کنید. تنبیهات و تشویق های او که همیشه مبتذل و پیش پا افتاده و تکرار مکررات است ما را به جایی جز مردن از گرسنگی سوق نخواهد داد. بی مروتی ثروتمندان سبب می شود که فقرا خود را برای اعمال

یا مرابه قتل برسان یا همان طور که هستیم قبولم داشته باش، چون که اگر تغییر کنم به نفرین ابدی گرفتار می شوم.

مطلب بالا را مارکی دوساد در سال ۱۷۸۳ در نامه ای از زنان به همسرش نوشته است. نام مارکی دوساد یا بی بندوباری، عیاشی، شهوت رانی و انحراف جنسی دو جانبه مترادف است. او مردی با طبیعتی پیچیده بود و با این همه از معصومیت ولی نه در کمال مطلوب، بی بهره نبود. او دچار تعدد شخصیت و موجودیت های متفاوت بود، از جمله مثلاً فردی اریستوکرات، سربار، بی بندوبار، زندانی، فراری، هم شهری انقلابی و مؤلف مسائل مستهجن جنسی محسوب می شد. او هم چنین از خودش واژه ای باقی گذاشت که از آن پس مانند صفتی رسواگر به دیگران اطلاق شد، یعنی لغت سادیسم و صفت سادیستی. او مردی با مجموعه ای از تضادها بود. رفتار بسیار گمراه کننده او دیگران را بر انگیزت که به او صفاتی را نسبت دهند که از تحسین کامل او با استفاده از عباراتی چون "کسی که می توان او را یک انقلابی تمام عیار در تاریخ به شمار آورد" در (Ends and Means) نوشته آلدوس هاکسلی تا عباراتی حاکی از اعمال اهریمنی او را شامل می شود؛ عباراتی همچون "تجمع تمام هرزگی ها و جنایات نفرت انگیز" (در کتاب Les memories du Diabla، نوشته فردریک سالی در سال ۱۸۵۸) شهرت غیر واقعی او مانع از آن شد که مارکی دوساد حقیقی - نه آن که او را مانند دیوی از حسادت و شهوت به صورت افسانه در آورده بودند - به دیگران شناسانده شود.

او موجودی بود که از عشق و علاقه پدر و مادر محروم مانده بود و در میان اشخاصی لجباز و پشت هم انباز و غیر قابل انعطاف و بر حسب سیستم ژوئیت ها آموزش دیده بود. و این طور مقدر شده بود که او هم آسایش و هم بی عدالتی را در لذت های عالم بی بندوباری و در اجتماع تجربه کند.

دوناتین - آلفوس - فرانسوا، مارکی دوساد در دوم ماه ژوئن ۱۷۴۰ در قصر کنده در پاریس به دنیا آمد. مادرش ماری النور دمی ژاکار من بود که القاب زیادی را بیدک می کشید (وی ۸ لقب داشت.) از القاب به کناره، او را مردی عیاش و دو جنسی می شناختند. با وجود این فعالیت های او کاملاً اشراف منشانه صورت می گرفت و به خصوص هم زمان با دورانی بود که در تاریخ فرانسه به "دوران لذت طلبی"

بد مجاز بدانند. (ژوستین)

پرونوگرافیک خود را بنویسد تا شهرت او در دراز مدت باقی بماند.
زن دیگری که در زندگی او نقش مهمی داشت مادر زن او بود که چندان هم حامی او نبود. بنا بر اغوای او بود که بسیاری از فرمان‌های سر به مهر برای دستگیری او صادر می‌شد- فرمان‌هایی که امضای شاه را داشت و متصدیان را مجاز می‌کرد که بدون محاکمه او را زندانی کنند. و به این ترتیب ۲۷ سال از سنین عمر او در زندان گذشت. جالب توجه این است که مادر و دختر، دو زنی که درباره دوساد این همه اختلاف نظر داشتند، در پشت صحنه عامل محرک بعضی از قبیح‌ترین رفتارهای شهوت‌انگیز و هرزگی‌های او بودند. سرانجام نیز ادامه این

- اگر خوبی‌ها آفریده نشده بودند شیطان هم وجود نداشت. (ژوستین)
- وقتی اشتباهی شهوت‌رانی و عشق وجود داشته باشد نباید آن را مهار کرد، به عکس باید آن را به کار برد. (ژوستین)
- در سرشت زن‌هایی بنویباری نهفته است و آنان مانند ماده گرگ می‌بایستی در اختیار هر کس که آن‌ها را بخواهد قرار گیرند. به طور واضح، این بر خلاف خواست طبیعی زنان است که به بهانه و ایستگی احمقانه‌ای به نام ازدواج با یک نفر، مانع پیروی آن‌ها از طبیعت خودشان بشویم. (فلسفه در اتاق خواب)
- درد بر عواطف ما بیشتر اثر می‌گذارد تا لذت و خوشی. (فلسفه در اتاق خواب)

- خیرها خواه‌ناخواه درز می‌کنند ولی جنایت‌آمیزترین رویدادها اگر به نحو موثری پنهان شوند بسیار کمتر از خلاقی جزئی که منتشر می‌شود آسیب می‌رسانند. (ژولیت)

دوساد پس از جنگ به پاریس مراجعت کرد و دیوانه‌وار عاشق خانم زیبایی به نام لور دلوری که در یک خانواده اصیل شهرستانی متولد شده بود. پدر دختر آن دو را در اتاق خواب دخترش دید و دوساد ناگزیر به او پنیون فرار کرد و با چنین رفتاری او دیگر نمی‌توانست از آن دختر خواستگاری کند و برای این که انتقام گرفته باشد ادعا کرد که آن دختر او را به بیماری مقاربتی مبتلا کرده است و ضمناً تهدید کرد که این مطلب را در نامه‌ای به خواستگار بعدی اطلاع خواهد داد: "مسئله ابتلا به سوزاک باید شما را قانع کند که رفتار بهتری با من داشته باشید. من به شما اطمینان می‌دهم که آن را از رقیب هم پنهان نخواهم کرد و مطمئناً قضیه محرمانه باقی نخواهد ماند." ابوین دوساد نیز از به هم خوردن ازدواج آن دو ناراضی نبودند، زیرا آن‌ها نقشه دیگری داشتند و می‌خواستند که پسرشان با خانواده ثروتمندی ازدواج کند، هر چند که از نظر اجتماعی متعلق به طبقه پایین‌تری بودند. شخص مورد نظر، دختری از خانواده‌ای پاریسی به نام مونتروی بود.

دوساد به پاریس مراجعت کرد تا با زنی که فقط دو روز قبل از ازدواج با او آشنا شده بود ازدواج کند. با وجود آن که او از خانواده‌ای اشرافی نبود دوساد در نامه‌ای به خواهرش از او با متانت و مهربانی یاد می‌کند. بدون تردید چیزی به او که بالغ بر سیصد هزار لیور می‌شد در جلب نظر موافق خانواده دوساد نقش بزرگی داشت. مانند غالب اشراف زاده‌های آن زمان، زندگی زناشویی دوساد پر تمایلات و تظاهرات او چندان اثری نداشت. اشتباهی جنسی بی‌حدو حصر او سبب شد که به هم جنس بازی گرایش یابد و رفتاری کفرآمیز از خود نشان دهد. به نظر می‌رسد که همسر فدایی و دخالت در این موارد را بی‌ثمر و غیر ضروری می‌دانست. او مستخدمان شوهرش را از بین پسران و دختران نوجوان انتخاب می‌کرد تا او با آن‌ها روابط جنسی داشته باشد و به خوبی نیز می‌دانست که او خواهرش را نیز از راه به در کرده است. این فداکاری افراطی به آن جارسید که او حتی وقتی که دوساد به زندان افتاده بود برایش غذا، کتاب، لباس و وسایلی می‌برد که او بتواند از نظر جنسی نیز خود را راضی نگه دارد. مهم‌تر از همه این که همسرش برای او کاغذ و قلم می‌برد و حتی در تقویت روانی او می‌کوشید و سبب می‌شد که او مطالب شهوت‌انگیز و



روش و معاشرت دائمی با زنان روسپی سبب تباه شدن او شد. یکی از آنان زنی ۲۰ ساله به نام ژنه تستارد بود که در سال ۱۷۶۳ به دلیل گفت‌وگویی که توهین به مقدسات محسوب می‌شد از دوساد شکایت کرد. یکی از آن فرمان‌های سر به مهر صادر شد و ده روز بعد دوساد را توقیف و در قصر سلطنتی وینس زندانی کردند. او در دفاع از خودش می‌نویسد: "برای رساندن خوشی‌ها به سرحد کمال یا قدرتمندترین و یا زشت‌ترین کلمات را باید بر زبان آورد و کفر آمیزترین آن‌ها پر دوام‌ترین آن‌هاست."

او در سال ۱۷۶۴ از زندان آزاد شد ولی راه و روش خود را تغییر نداد. او از هنرپیشه جوانی به نام مادموال کولت خواستگاری کرد و در عین حال به تردد در فاحشه‌خانه‌ها ادامه داد. ادامه این وضع مجدداً مشکل آفرین شد. در سال ۱۷۶۸ دوساد یک مستمند ۳۶ ساله بیکار به نام رزکل را با وعده پرداخت دو لیور به خانه برد و به زن مزبور فرمان داد تا لباسش را بیرون بیاورد و با شلاق به جان او افتاد.

زن گریخت و از او شکایت کرد ولی بعداً با دریافت ۲۴۰۰ لیور از شکایتش صرف نظر کرد. معذالک فضاخت قضیه در اجتماع به صدور یکی از آن فرمان‌های سر به مهر انجامید و دوساد چند ماه دیگر را در زندان گذراند و بعد به قصر خود در لاکاسته تبعید شد. در سال ۱۷۷۲ دوساد چندین بار از سمی به نام "مگس اسپانیایی" استفاده کرد. این سم سیستم اداری-تناسلی را تحریک می‌کند و شهوت افزایش می‌دهد. او در مارس هنگام آمیزش‌های هم‌جنس گرایانه با زنان روسی از این فرآورده استفاده و آن‌ها را مریض کرد. با وجودی که مصرف این قبیل مواد شهوت‌افزا در آن زمان شایع بود ولی دوساد را به دلیل هم‌جنس‌بازی و مسموم کردن دیگران محکوم کردند. او یک بار دیگر بازداشت و در زندان فورتس میولان که بیشتر به نام "باستیل دوک دو ساوا" مشهور بود زندانی شد. دوساد در سال ۱۷۷۳ از این زندان گریخت و به لاکاسته مراجعت کرد. او در آن جا با همسرش و پنج زن جوان به عنوان مستخدم و یک مرد جوان به عنوان منشی به سر می‌برد. منسوبین آن جوان‌ها- به مسئولان امور شکایت بردند و دوساد مجبور شد به ایتالیا بگریزد. او ادعا می‌کرد که اگر کسی در این استان گربه‌ای را با شلاق بزند همه خواهند گفت که این کار دوساد است. در سال ۱۷۷۷، دوساد خود را به خطر انداخت و برای دیدار مادر بیمارش به پاریس رفت (او از مرگ مادرش خبر نداشت) و فوراً بازداشت و در وینسن زندانی شد. او در زندان همسرش را ندید. در سال ۱۷۸۴ او را به زندان باستیل منتقل کردند و یک سال بعد او در آن جا آخرین فصل کتاب خود به نام ۱۲۰ روز هم‌جنس‌گرایی را به رشته تحریر درآورد. در سال ۱۷۸۲ او کتاب دیگری با عنوان بدبختی قضیلت را تألیف کرد. در سال ۱۷۸۹، سالی که انقلاب کبیر فرانسه رخ داد، دوساد را به یک بیمارستان روانی در شارنتون منتقل کردند. او در سال ۱۷۹۰ از آن جا مرخص شد. در آن سال مجلس ملی رأی داد تا احکام سر به مهر را که غیر عادلانه تشخیص داده بودند ملغی کنند و او به هم‌شهری لوفی دوساد تبدیل شد- مردی که در انقلاب تأثیراتی به جا گذاشت. در همان سال، او کتاب شهوت‌انگیز خود را تحت عنوان "ژوستین" به طبع رسانید که در آن وقایع جنسی دختری جوان را مورد نظر قرار داده بود. در زمان حکومت ترور (۱۷۹۴-۱۷۹۳) به دوساد مشکوک شدند و او مجدداً به زندان افتاد و نزدیک بود که قربانی تیغه گیوتین شود، ولی از آن مخمصه نجات یافت و از زندان آزاد شد. در سال ۱۷۹۵ کتاب‌های آلن و والکور و فلسفه در اتاق خواب را منتشر کرد. متأسفانه با ظهور ناپلئون بناپارت سرنوشت دوساد نیز تغییر کرد و در سال ۱۸۰۱ او را در دفتر ناشرش بازداشت کردند و به زندان فرستادند و بعد یک بار دیگر حتی بدون این که اتهامی به او بزنند او را به یک آسایشگاه سالمندان اعزام کردند و او چهارده سال آخر عمرش را در آن جا گذراند. دوساد مادام‌العمر از نظر جنسی سیری‌ناپذیر بود. زندانی دوساد، در سال ۱۸۱۴ در سن ۷۴ سالگی، در خواب مرد.

رفتارهای دوساد نشان کدام بیماری است؟

بر مبنای طبقه‌بندی DSM ۴ (یکی از کتب مرجع در زمینه روانشناسی)، خصوصیات رفتاری دوساد احتمالاً نشانه‌هایی از بیماری پارافیلیاست. خصوصیات بیماری پارافیلیا عبارت است از خیال‌پردازی‌های متناوب که باعث تحریک شدید جنسی می‌شود، اشتیاق و اصرار زیاد و غیر قابل کنترل به

امور جنسی و یا رفتاری که عموماً شامل موارد زیر است:

۱- استفاده از اشیایی که باعث تحریک جنسی می‌شوند.

۲- رفتاری که هنگام فعالیت جنسی باعث زجر بردن یا احساس حقارت خود شخص یا تحریک جنسی وی می‌شود.

۳- انجام اعمال جنسی با خردسالان و یا شخصی که رضایت به فعالیت جنسی ندارد (مثل تجاوز به عنف).

وجود این علائم دست کم برای مدت شش ماه برای تشخیص این بیماری لازم است.

پارافیلیا شامل چندین بیماری با خصوصیات مختلف است که عبارتند از: عریان‌گرایی، اعتقاد به طلسم و جادو، التذاذ از مالش، رابطه جنسی با خردسالان، پوشیدن جامه جنس مخالف، چشم‌چرانی، مازوشیسم جنسی (یعنی لذت بردن به هنگام آزار دیدن) و سادیسم جنسی (یعنی لذت بردن به هنگام آزار رساندن).

در مورد دوساد به نظر می‌رسد که عورت‌نمایی و مازوشیسم و سادیسم بیشتر بر او قابل اطلاق است.

دوساد دائماً می‌گساری می‌کرد و با ایجاد هول و هراس در دیگران تحریک می‌شد، اما نمی‌توان او را یک عریان‌گرایی واقعی به شمار آورد، زیرا او در محدوده غریبه‌ها وارد نمی‌شد. دوساد یارهای جنسی خود را یا از میان افرادی که کاملاً می‌شناخت انتخاب می‌کرد و یا از میان خدمه‌ای که برایش کار می‌کردند و همیشه هم فعالیت‌های جنسی خود را در خفا انجام می‌داد. با وجودی که دوساد از شلاق خوردن از هم‌خواه‌های خود لذت می‌برد، به نظر می‌آید که این عمل سبب پریشانی و آندوه درونی زیادی در او نمی‌شد و هم‌چنین هیچ گونه اختلالی در فعالیت جنسی او که قسمتی از حالت روانی یک مازوشیست است به وجود نمی‌آمد.

به دلیل سادیسم جنسی او، که هم‌خواه‌ها را برای التذاذ بیشتر شلاق می‌زد (خواه به این عمل رغبت نشان می‌دادند و یا رضایت نداشتند) و هم‌چنین تخدیر روسپیان به منظور دستیابی به اعمال و رفتار جنسی غیر معمول، چندین اتفاق ناراحت‌کننده در زندگی دوساد پیش آمد. این ماجراها به دلیل محدودیت‌های قانونی سبب اضطراب و اختلالات مهمی در زندگی دوساد شد. شگفت‌آور است که زشتی‌های رفتار او باعث آشفتگی و ناراحتی درونی او نمی‌شد بلکه این زجر عمیق از دخالت‌های مسئولین امور برای جلوگیری از رفتار خلاف اخلاق به او وارد می‌شد.

در واقع، کرافت ایننگ که یکی از پیشگامان علم روانشناسی است، واژه "سادیسم" را بعد از مرگ دوساد و در سال ۱۸۸۸، به کار برد.

به طور مسلم، دوساد مردی با اشتیاق سیری‌ناپذیر جنسی و بدون وقاداری در زندگی زناشویی بود، چنان‌که با خواهرزن خود هم‌بستر شده بود. والدین دوساد او را در کودکی رها کرده بودند و شاید این کمبود محبت و نیاز به آن هرگز جبران نشده بود. او به طور مرتب با روسپیان هم‌بستر می‌شد و تمایلات جنسی او به سوی اعمال عجیب و غریب همراه با اشتیاق به لواط و شلاق زدن و شرکت در

و لیری مواد مخدر را. این آخری در سال های آخر عمرش بیشتر به خاطر فلسفه ارائه آزادانه افکار و سوالاتی که از مسئولین اجتماع می کرد در اجتماع پذیرفته شده بود. در مورد مارکی دوساد نیز لازم است که راز رمز او بهتر نمایان و واسازی شود تا سرنوشتی مانند لیری پیدا کند.

منابع:

- 1- Wainhouse, Austryn and Richard Seaver, Marquis de Sade: The 120 Days of Sodom and other Writings, Grove Press, New York, 1966.
- 2- Wainhouse, Austryn and Richard Seaver, Marquis de Sade: The Complete Justine Philosophy in the Bedroom and other Writings, Grove press, New York, 1965.
- 3- Wainhouse, Austryn s, Grove Press, New York, 1968.
- 4-Du Plessix Gray F, At Home with the Marquis de Sade, Penguin Books, New York , 1998.
- 5-www.illusions.com/sodocu/sade.htm

اعمال جنسی دسته جمعی افزایش پیدا می کرد. به طوری که قبلاً اشاره شده این اعمال و رفتار ممکن است ریشه در تحصیلات اولیه او داشته باشد که نزد ژزوئیت ها صورت گرفت. شاید به همین دلیل بود که به هم جنس بازی و تنبیه با شلاق راعب بوده است. دوساده به طور واضح تعلیمات عقاید متعصبانه در ایندولوژی مسیحیت را رد کرده بود و به وجود خوشبختی در آینده ای تخیلی که وجود خارجی ندارد اعتقاد نداشت و به این دلیل او را کافر می شناختند. با در نظر گرفتن آداب و رسوم آن زمان، هیچ گونه مدرکی که حکایت از گناهکاری او به دلیل شکنجه، تجاوز به زن ها، ضرب و جرح، آدم دزدی و یا آزار و سوء استفاده جنسی از خردسالان وجود ندارد. در واقع، مدارک موجود نشان دهنده این است که دوساد شخص مؤدب و با ملاحظه ای بوده است. او به کودکان یتیم از جیب خودش کمک می کرد و یک بار جان خودش را به خاطر نجات جان بچه ای فقیر در مقابل اسب رم کرده ای به خطر انداخت. مخالف حکم اعدام بود و حتی در زمان انقلاب، جان بدترین دشمن کینه توزش را که در ضمن مادر زنش نیز بود نجات داد. برای درک دوساد باید قبول داشت که او شدیداً بر این عقیده استوار بود که اشخاص باید دقیقاً از تمایلات خود خواهانه و لذت طلبانه خود با تمام قدرت و برتری و بدون احساس هیچ گونه گناهی تبعیت کنند. او مخفی کاری اریستوکرات ها را قبول نداشت. او به طور واضح اصول اخلاقی جامعه را از راه تظاهرات ساتسور نشده در زمینه غیر قابل بحث فانتزی های جنسی و خود شیفتگی افسار گسیخته، به مبارزه خوانده بود. به طور خلاصه، دوساد زندگی کرد و درباره مسائلی نوشت که دیگران با خیال آن به سر می بردند- کاری که دوساد هرگز نتوانست انجام دهد. این بود که او نتوانست تعادلی مابین آزادی های فردی و همانند های اجتماعی ایجاد کند. اگر از بدترین جنبه ممکن به قضاوت بنشینیم، دوساد کافری بود که افکار خود را آزادانه و عملاً اشاعه می داد. مردی بی بندوبار و هرزه و دو جنسی بود که در هم جنس گرایی برای کسب لذت غلومی کرد و برای همین منظور هم خیلی سخاوتمندانه خرج می کرد. در تجزیه و تحلیل نهایی دوساد را این گونه توصیف می کنند: او را نباید عامل شر دانست. یک سادیست حسابی هم نبود ولی او را واقعاً می بایستی یک انقلابی ضد فرهنگ خطرناک به شمار آورد. او سعی کرد که هم وطنانش را از قید مسائل جنسی که با موازین جامعه سازگار نبود آزاد کند ولی بی بندوباری را دوپست سال زودتر از زمانی که باید توصیف کرد.

نباید تصور شود که منظور از این قبیل مقالات اشاعه بد کاری هاست بلکه بر عکس، منظور این است که روند تاریخی نفوذ این گونه سیه کاری ها در جامعه روشن شود و فعالان اولیه که در واقع دشمنان جدی اجتماع به شمار می روند به همگان شناسانده شوند.

از بسیاری جهات می توان زندگی دوساد را با زندگی یکی از میلیون اخیر زشتی ها که می توان او را مرجع تقلید ممتازان ال اس دی به شمار آورد، یعنی تیموتی لیری، مقایسه کرد. هر دوی این دو نفر سرنترسی داشتند و در عالم سیه کاری، انقلابی به شمار می رفتند و متفکرانی بودند که بر خلاف نظم اجتماع تبلیغ می کردند. هر دوی این ها شیطان مجسم بودند و هر دو خطرناک به شمار می رفتند و هر دو ضد فرهنگ محسوب می شوند. دوساد جنسیت را تبلیغ می کرد



شرکت خدمات مسافرتی

اطلس (عمده باس)

شماره ثبت: ۷۵۴۰ تاریخ تاسیس: ۱۳۳۹/۷/۱۶

بیش از چهار دهه سابقه خدمت

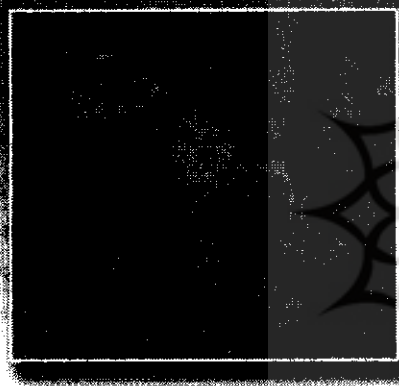
IATA

محل کار: تهران، خیابان ولیعصر (عظیمی)، جنب میدان شهید شهناز
 آدرس: تهران، خیابان ولیعصر (عظیمی)، جنب میدان شهید شهناز
 تلفن: ۲۲۷۰۰۶۲ - ۲۲۷۰۰۶۱ - ۲۲۷۰۰۶۳
 فکس: ۲۲۷۰۰۶۳

کتابخانه شماره ۱۵۸ / ۱۳۸۷

اندیشمند

مجله علمی، اقتصادی، معنوی، طنز و سرگرمی سالم



خوانندگان نشریات کشاورزی با نام مهندس منوچهر پازوکی به عنوان نویسنده قدیمی مطبوعات کشاورزی و مدیر مسئول نشریه ((اندیشمند)) آشنا هستند

مامانه فرهنگی، اقتصادی، معنوی، طنز و سرگرمی **اندیشمند**

منتشر شد

جهت تهیه نسخه های رایگان و اطلاعات بیشتر به شماره تلفن ۰۲۱-۸۹۶۴۹۰ و یا فاکس ۰۲۱-۲۲۴۰۶۱۲ تماس حاصل فرمائید

جهت کسب اطلاعات بیشتر به شماره تلفن: ۰۲۱-۸۹۶۴۹۰ و یا فاکس ۰۲۱-۲۲۴۰۶۱۲ تماس حاصل فرمائید
andishmand_magazine@yahoo.com

ادامه در صفحه ۸

در روزگاری نه چندان دور، پدران هنگام غروب، با داستانی پر به در خانه مراجعت می کردند. چنان که گشودن دریا با دست به در کوفتن، برایشان مقدور نبود و مادران نیز، خود به همراه فرزندان، جهت باستن از خستگی های روحی و جسمی و گرفتن وسایل از دستان شوهر، به استقبال او می آمدند و به اندرون خانه مشایعتش می کردند و مطمئناً این کار (با دست پر آمدن و استقبال اهل خانه)، از لحاظ روحی و روانی برای همه آنان، از پدر گرفته تا مادر و فرزندان نقش بسیار مثبتی داشت و روحیه بخش بود. ولی چه شده است که امروز، از آن گونه آمدن ها و به استقبال رفتن ها خبری نیست؟ چرا مشکلات مادی، چنان گسترش یافته است که امکان همین اعمال معمولی ما ایرانیان هم، از پدران و سرپرستان خانوار گرفته شده است. قدرت خرید مردم به قدری پایین آمده است که از لحاظ تغذیه و تأمین پروتئین و ویتامین های مورد نیاز برای خود و خانواده شان در مضیقه و تنگنا قرار گرفته اند.

در هر صورت، مطمئن هستیم و به این سخن خود ایمان را سخ دارم که می توانیم چون کشورهای جهان اول باشیم و خواهیم توانست از این وانفاسی سقوط و پسرقت و جهان چهارمی بودن!! نجات یابیم، اگر هر کس در جای خود باشد، کار به کاردان سپرده شود و افراد بنا به تخصص، توان و سواد خود به کاری گمارده شوند. اگر کمی سعه صدر داشته باشیم و شرط کسب مقام، مرتبه و منزلت برای متخصصین و مردم را فقط در مومن و متعهد بودن و سپس متخصص بودن بدانیم و به جای آن، اول شرط گماردن فرد به کاری را متخصص بودن و لایق بودن وی قرار دهیم، کارها بهتر از این خواهد بود و با سرعت بیشتری، پله های صعود و ترقی را خواهیم پیمود.

من نمی دانم چرا به نظر بعضی مقامات، مؤمن بودن، فقط و فقط در مسلمانی، شیعه بودن و داشتن محاسن و یقه کوتاه و گرد است؟ مگر مؤمن کسی نیست که به یک خدا، اعتقاد و ایمان داشته باشد؟ و آیا هموطنان اقلیت ما، ایمانی جز این دارند که ما نمی دانستیم؟ یا این که دارای تخصص و تحصیلات عالی هستند؟ که خود بهتر می دانیم چنین نیست. این گونه جزم اندیشی و تفکرات تنگ نظرانه، جز این که باعث ایجاد تفرقه، کسوت و کینه در بین پیروان مذاهب مختلف شود و آن ها خود را بیگانه با این آب و خاک بدانند، حاصل دیگری نخواهد داشت و اگر کمی سوراخ های صافی تشخیص صلاحیت ها را گشادتر و بزرگ تر بگیریم، چیزی را از دست نخواهیم داد و ایمانمان پریاد نخواهد رفت.

فقط گلایه نکنیم

در کوچه و خیابان تاکسی و اتوبوس ها اولین چیزی که توجه را جلب می کند گلایه های بی حد و انتهای مردم است از وضعیت موجود. نه اینکه چیز جدیدی باشد. ما ایرانی ها عادت کرده ایم که از همدیگر گلایه کنیم و آثار این امر را می توان در اختلافات خانوادگی منجر به طلاق تا مباحث داغ اجتماعی و سیاسی جست.

در این که سیستم مدیریت کلان سیاسی و برنامه ریزی ما تجربی است شک نکنید. به هر حال، بعد از تصفیه های بسیار در اوان انقلاب و تسلط انقلابیون پر شور و اخلاص اما بی تجربه در امر خطیر مملکت داری، به طور ناخواسته شاهد این مشکلات بوده ایم و خواهیم بود. هر چند بعد از ۲۳ سال، حتی اگر از روش آزمون و خطا هم استفاده کرده باشیم، به هر حال سیاستمدار و مدیر شده ایم !!! از این که هیچ چیز سر جای

خودش نیست - هر چند گاه گذاری و آن هم تصادفی، مهره ها در جاهای خودشان قرار می گیرند - هم نمی توان بی تفاوت گذشت. اما روی دیگر سکه من و شما هستیم که هیچ گاه از خودمان منصفانه نپرسیده ایم که ما چه کرده ایم. ما کجای کجاوه زیبای ایران را گرفته ایم و از زمین بلند کرده ایم؟ غیر از نق زدن کاری هم کرده ایم؟ عملی از خود نشان داده ایم؟ خواسته ایم که اندکی به خود فشار بیاوریم؟

اگر در محکمه وجدان کلاهمان را قاضی کنیم، چند درصد از ما به خاطر حمایت از خودمان و تعالی و تشویق تولیدکننده خودمان، جنس ایرانی را بر خارجی ترجیح می دهیم؟ چند درصد از ما حاضریم به جای ۲۰٪ سود، ۷۵٪ سود در کارمان داشته باشیم تا دو نفر از هموطنان نیاز متدلمان هم توان بقیابینند؟ و امثال این موارد چه بسیارند. آن وقت ما می نشینیم و گله می کنیم و تمام ناکامی ها را به گردن دولت و دیگران می اندازیم.

چه می شد اگر به جای این همه گلایه و لعن و نفرین و این که قبلاً این طور بود و آن طور، کمی هم افق آینده را می دیدیم.

پیمان تیمور نژاد

گلایه های یک هموطن

از روزی که حضرت علی (ع)، به عنوان خلیفه مسلمین برگزیده شد، نظرات موافق و مخالف فراوانی در مورد امر خلافت وی ارائه شد. خلاصه سخن این که در دسرها و گرفتاری ها از روزی آغاز شد که خلیفه مسلمین، حضرت علی (ع)، در حین تقسیم بیت المال، سهم مساوی برای فقیر و غنی در نظر گرفت و به همه مردم به یک اندازه از بیت المال سهم داد. این امر همگام و همسو با اهداف بزرگان و اشراف نبود و از همان روزهای اول مخالفت های درونی علیه امام علی (ع) شدت گرفت و تا به آن جا رسید که حضرت علی (ع) در راه رسیدن به هدف خویش، یعنی قسط و عدالت، به مقام والای شهادت در راه خدا دست یافتند.

از این مسئله که بگذریم، باید پرسید که در سال خورشیدی ۱۳۸۰، که سال علی (ع) نامیده شد، تا چه اندازه توانستیم به آرمان های حضرت علی (ع) نزدیک شویم و معیار های اخلاقی او را مد نظر قرار دهیم؟ آیا موفق شدیم که به مانند علی (ع) بدون تعصب و جناح گرایی های معمول خدمت صادقانه به مردم را در پیش بگیریم؟ آن هم با توجه به این که سال بعدی، یعنی سال ۱۳۸۱ را نیز سال عزت و افتخار حسین (ع) نام نهادیم.

بنا به آنچه که داده های آماری می گوید، آن طور که باید و شاید سیره علی (ع) به مرحله اجرا نرسیده، به شکلی که تنها کسانی از بیت المال کشور استفاده کرده اند که یا از احزاب سیاسی موافق با دولت بوده اند و یا به عبارت دیگر، نوعی وابستگی به دولت و حکومت داشته اند. به همین خاطر، رفاه و آسایش متعادل نسبی تنها برای پیروان حکومت بود و هست.

نکته دیگر آن که، اگر حضرت علی (ع) در دوران حکومت خویش با مردم چنین رفتاری داشت، آیا فرقه بر حق شیعه تا به حال با برجا مانده بود؟ جواب را به شما واگذار می کنیم.

حال شما دوستان عزیز می گوید که به مردم فکر می کنید و برای آن ها دل می سوزانید، به این سؤال پاسخ دهید که آیا چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام نیست. مگر ما به لحاظ ذخایر ملی (نفت، گاز، ...) چه چیزی از کشورهای غنی منطقه و جهان کمتر داریم که هر روزه مشاهده می کنیم هموطنانمان برای امرار معاش در مقابل

پارک ها و در برابر مدارس به دست فروشی می پرفازند و گاهی در برابر مساجد به گناهی مشغول می شوند یا این که به دلیل فقر و بی پولی، پشت در بیمارستان های کشور به انتظار مرگ خویش می نشینند؟

گاهی هم خدای ناکرده، سرنوشت چنان افراد را گرفتار می کند که دچار تباهی و بیچارگی ناشی از بزهکاری می شوند و دست به اعمالی چون خودکشی می زنند و تنها صفحه حوادث نشریات را پر می کنند و تیراژ مجلات را بالا می برند و هزاران مفلوک مانند خود را در بهت و حیرت فرو می برند.

اکنون که دارم این مطالب را می نویسم چشمانم روی جسد مردی خشک شده که به خاطر محروم بودن از یک زندگی متعادل، به بانلاق خلاف و اعتیاد کشیده شد و چون هیچ درمانگاهی حاضر به پذیرفتن وی نشده، این چنین جانش را در کنار یکی از مشهورترین بیمارستان های ایران از دست داد و به لقمه... پیوست.

و یا خود می اندیشم که آیا هیچ گونه سهمی از بیت المال به این مردم تعلق نمی گرفت که او می بایست این گونه در خواری و خفت جان بسپارد؟ خلاصه حرف ما این است که همان طور که آقایان مسئولین، هر سال را به نام یک معصوم (ع) نام گذاری می کنند، خود نیز سعی کنند مانند معصومین، غبار غم و غصه را از چهره تمام مردم ایران بزدایند و آنچه که برای خود می پسندند برای کل ملت خواستار باشند، نه فقط برای اقلیتی خاص.

هیپیپ هیروک

ریشه یابی مفاسد اجتماعی

در شرح دردها و مشکلات اجتماعی سخن فراوان است و چه بسا که برخی از آن ها هرگز ریشه یابی و در نتیجه درمان نشده اند. دردها و مفاسد جامعه، از قبیل جهل، فقر، زدنی، کلاهبرداری و رشوه و ریا و چالپوسی، قتل و راهزنی و زندان و تبعید و تکبر و حقارت و صدها درد دیگر را می توان حاصل عدم اجرای قانون صحیح و نیز وجود پدیده بسیار خطرناک "پارتی بازی" دانست.

در بعضی شرایط ممکن است صاحب واقعی حق دست به تسویه حساب و یا حتی قتل طرف مقابل، که حقوق وی را برده است، بزند. حاصل این قتل بی سرپرست شدن حداقل دو خانواده خواهد بود و به همین ترتیب، نصیب فرزندان این دو خانواده غالباً زدنی و در پی آن دروغگویی و زندان و فساد و رشوه و حقارت خواهد بود که همه با اعمال پدیده بسیار شوم پارتی بازی به جامعه تزریق می شود. شاید به همین دلیل است که ایاک نستعین که در آن انحصار قدرت و مرجع درخواست کمک فقط خداوند معرفی می شود، روزی ده بار ورد زبان است. راستی آنان که مدعی موحد بودن هستند آیا می دانند قرآن قدرت غیر خدا را و در برخی آیات حتی قدرت پیامبر را هم نمی پذیرد.

همیشه بمشش از بزرگان است!

ساعت ۷/۵ صبح روز هفتم خرداد است. با امید و خوشحالی فراوان از این که چون سحر خیز بوده ایم پس حتماً کامروا خواهیم بود، پس از حدود سی روز پس از تسویه حساب با شرکت محترم و معظم ایران خودرو، با دریافت دعوتنامه، مفتخر به شرفیابی به محضرشان در کیلومتر ۱۴ جاده قدیم کرج شدیم. بعد از چند بار پرس و جو به دنبال چند متقاضی خوشبخت دیگر وارد دفتر مسئول مربوط جهت کنترل مدارک شدیم و همچون ارباب رجوعی کارمند پسند به نوبت و بدون

هیچ صحبتی، مدرک به دست در صف ایستادیم. نوبت به ما رسید. پس از ارائه انواع و اقسام مدارک و فتوکپی های مختلف جهت احراز هویت، کارت شناسایی ملی خود را خدمت ایشان ارائه کردیم. اما تمام اعتبار و ارزش این کارت گرانقدر با جمله قصار مسئول محترم، مبنی بر این که "از نظر ما کارت ملی فاقد اعتبار است" به یکباره فرو ریخت.

پس از آن که ارائه کارت پایان خدمت نیز آفاده ای نکرد، تنها راه پیش رو توسل به شیوه سنتی و آشنای ارباب رجوع ایرانی، یعنی خواهش و تمنا و نثار انواع درووها و خادپدربیمارزها به روح رفتگان کارمند محترم بود. با کمال تعجب وقتی این حربه نیز به نتیجه نرسید فقط سردادن آه و افغان و داد و بیداد و نهایتاً دخالت مسئول بالاتر، هویت ما را به کارمند محترم اثبات کرد.

البته رؤیای زیبایی دریافت اتومبیل در اسرع وقت، پس از چند بار آمد و شد بین کارمندان مختلف که هر یک پشت میزی نشسته و مدرک بنده را به انواع و اقسام مهرهای ریز و درشت مزین کردند، با ورود به سالن انتظار به کابوسی مبدل شد.

اول نوبت صف تحویل وسایل جانی بود. بگذریم... پس از رسیدن نوبت، مفتخر به دریافت یک بسته دستمال کاغذی، یک جاکلیدی مختصر رنگ زده و قسمتی از ضبط صوت اتومبیل شدیم.

اما برای ایستادن در صف تحویل پلاک، انتظاری نه چندان طولانی فقط به قدر دو ساعت لازم بود که البته این انتظار شیرین با صرف چای و کیک شیرین تر نیز شد. لحظه موعود فرا رسید. نوبت رسید و اکنون علاوه بر وسایل قبلی یک جفت پلاک نیز داخل کیسه داشتیم.

بعد از صرف ناهار، البته از نوع صفی اش، حدود ساعت ۳ بعد از ظهر بود که آن نوای دلنشین مرا برای تحویل اتومبیل به داخل پارکینگ مربوط فراخواند. با غرور از میان صدها متقاضی همچنان منتظر گذشتیم و خود را به مسئول مربوط رسانیده، بعد از اثبات مجدد هویت اجازه یافتیم تا از دیدن اتومبیل خود حظ بصر ببریم.

بعد از آن که مسئول محترم تحویل اینجانب را کاملاً در مورد عدم پذیرش هرگونه مسئولیت از طرف شرکت پس از خروج از درب پارکینگ توجیه کرد، اتومبیل را تحویل گرفته، حدود ساعت ۴/۵ بعد از ظهر از درب خروجی شرکت خارج شدم.

اما بر خود واجب می دانم به جهت ابراز مراتب تشکر و سپاس پیشنهاد کنم مدیران شرکت ایران خودرو تورهایی یک روزه ای را برای تحویل خودرو برگزار کنند. چرا که بنده خود شاهد بودم که چطور بعضی از خریداران در کمال بی انصافی و با توسل به بهانه های واهی، از جمله خستگی، بی حوصلگی، نگرانی و اتلاف وقت، در طول حدود ۱۰۰ ساعت انتظارشان حداقل سه لیوان چای میل کردند. البته همیشه بخشش از بزرگان بوده است و امیدوارم مسئولان محترم از خطای ایشان درگذرند.

سعید امینیان - تهران

موش و گربه بازی را کنار بگذارید!

من بازنشسته هستم، مثل هزاران نفر بازنشسته دیگر. از لحاظ اداری در رده متوسط قرار داشتم و هر ماهه مبلغ ۱۷۸۳۵ ریال حقوق ناچیز بنده به عنوان حق بیمه خدمات درمانی و بیمه دانا کسر می شود ولی موقعی که به دکتر مراجعه می کنم علاوه بر این که در دفترچه بیمه می نویسد، مبلغ ۵۰۰/۰۰۰ ریال هم ویزیت دریافت می کند. یکی از پزشکان قلب مدنی در بیمارستان سینا عهده دار سمتی بوده و مجوز ورود خون های آلوده را صادر کرده بود که در روزنامه های آن موقع سر و صدای زیادی برانگیخت.

نتیجه‌اش چه شد؟ این پزشک به دادگاه فراخوانده شد و تحت محاکمه قرار گرفت. بعد از چندی سر و صداها خاموش شد و مطب این دکتر از وسط شهر با افزایش حق ویزیت به یکی از ساختمان‌های مجلل بالای شهر منتقل شد. همین پزشک موقعی که مشغول معاینه قلب بنده بود با موبایل خود سرگرم معامله زمین و ویلا در شمال کشور بود. سال هاست که پزشکان ما به تعرفه‌های تعیین شده از طرف مقامات مسئول عنایتی ندارند و حق ویزیت اکثر قریب به اتفاق آنان بین ۵۰/۰۰۰ تا ۱۲۰/۰۰۰ ریال است و اخیراً هیئت محترم دولت ویزیت پزشکان را در بخش خصوصی بین ۱۲۰۰۰ تا ۲۸۵۰۰ ریال تصویب و اعلام فرموده‌اند و بسی شگفت‌انگیز است که وزیر محترم بهداشت و درمان یک هفته قبل از این تصمیم، به آن اعتراض داشته، اظهار کرده بودند که این نرخ بالاست! شما را به خدا فکر می‌کنید مردم بی‌خبر از این موش و گربه بازی‌ها هستند؟! حدود چند سال قبل، برای دیدار فرزندانم به ایتالیا رفتم. در آنجا همسر من سخت مریض شد. فکر کردم داروخانه‌های آن‌جا هم مثل داروخانه‌های خودمان دارو تجویز می‌کنند. به یکی از داروخانه‌ها مراجعه کردیم و دواي سینه و سرفه خواستیم. دکتر داروخانه در یک ورقه کاغذ آدرسی نوشت و به دستمان داد. به آن آدرس مراجعه کردیم. در مانگانه کوچکی بود. راهنمای آن در مانگانه تا وضع همسر را دید از چند نفر بیماری که روی تیمکت در نوبت نشسته بودند اجازه گرفت و ما را به مطب دکتر هدایت کرد. دکتر پس از معاینه دو عدد آمپول از ویترین بیرون آورد و آن‌ها را مخلوط و تزریق کرد و یک شیشه شربت داد و دستور غذایی گرم و یکی دو روز استراحت. پول ارائه کردم، نگاه نکرد. دفتر بزرگی را باز کرد و مشخصات پاسپورت همسر را یادداشت کرد و گفت امضا کنید. سپس در مطب را باز کرد و گفت بفرمایید. بغض گلویمان را فشرد. شب جریان را برای فرزندم تعریف کردم. او توضیح داد که در تمام اروپا و آمریکا پزشک با بیمار ارتباط پولی ندارد. افسوس خوردم که ما کجا هستیم و آن‌ها کجا.

خواهرم که احتیاج به عمل دیسک کمر داشت پس از دوندگی‌ها و پارتی بازی‌های زیاد به دکتر مورد نظر دسترسی پیدا کرد. گفت باید فوراً عمل بشود و ایشان را به بیمارستان معرفی کرد که روز جمعه برای عمل جراحی ایشان را آماده کنند. بیمارستان تکلیف کرد مبلغ ۳/۵ میلیون تومان به طور علی‌الحساب به صندوق بپردازند. دور روز قبل از آن، تعطیلات بود. شوهر خواهرم به رئیس بیمارستان مراجعه کرد و گفت من حدود ۴۰ سال برای دولت خدمت کرده‌ام و الآن مراکز بیمه و بانک‌ها تعطیل است. موافقت بفرمایید چک بدهم تا روز شنبه پول مورد نظر را بیاورم. قبول نکردند. آن‌ها مجبور شدند کاسه گدایی دست گرفته، به چندین نفر از بستگان و دوستان مراجعه کنند تا پول را تهیه و به بیمارستان پرداخت کنند. حال ملاحظه بفرمایید اگر مرضی پول نداشت باید برود بمیرد.

این عرایض گوشه‌ای از وضع آشفته و نابسامان این مملکت است و من فکر می‌کنم اگر دولتمردان فکر اساسی و عاجلی در رفع مشکلات مردم نکنند، سنگ روی سنگ بند نخواهد شد. انتخابات آینده مجلس شورای اسلامی که قرار است در نیمه اسفندماه آینده برگزار شود جواب لازم را خواهد داد.

محمود سادات ابهری

گزارش حامی ایران

چند سالی می‌شود که به خاطر ورود به دانشگاه و درگیر بودن با درس، فرصت مکتوبه با مجله‌ای و یا روزنامه‌ای را نداشته‌ام. ولی با این حال بعد از اشتراک و دریافت چند شماره از نشریه گزارش هر قدر سعی کردم تا از کنار معایب این نشریه بگذرم و فقط

به محاسن آن نگاه کنم، برایم میسر نشد.

ضمن عرض خسته نباشید به همه اعضای این مجله، نکاتی به نظر می‌رسد که بد نیست آن‌ها را بدانید: اگر به اصول تجزیه تحلیل و انتقاد واقف هستید باید بدانید که تحلیل عملکرد نهادهای مختلف جمهوری اسلامی ایران که در نشریه گزارش به آن پرداخته می‌شود با بیان و بررسی دو سه مورد میسر نمی‌شود و این در حالی است که من در این چهار الی پنج شماره‌ای که نشریه گزارش به دستم رسیده مشاهده کردم که در اکثر موارد، نویسندگان مقالات با بیان چند اشکال و ذکر چند دلیل (بعضاً ناقص و آبکی) سعی در تعمیم تقایب به تمام فعالیت‌ها و عملکردهای نهاد یا سازمانی داشته، با یک پرسش بلند آن مجموعه را دچار اشکالات بنیادین بدانند.

البته وقتی جناب آقای گلیاف، مدیر مسئول محترم، با آوردن دلایلی نظیر نبودن نام خدا، نبودن عکس امام در تراکت‌ها، زدن گراوات و بیرون گذاشتن مو انتخاب شوراها را رفرزه می‌کنند، چرا نباید انتظار داشته باشیم تا در مصاحبه با آقای دکتر نراقی، ایشان سه چهار برابر از این گونه دلایل برای زیر سوال بردن انقلاب اسلامی ایران نیاورند. و یا این که آقای سعید شریعتمداری از ابراز احساسات خود نسبت به بزرگان ایران زمین کمک بگیرد و تا آن جای پیش رود که یکی از برنامه‌های نسبتاً خوب صدا و سیما را جامعه قلمداد کند.

و یا آقای مهندس! سیدجعفر محقق داماد چنان متبخرانه پای در جای فقیهان متخصص در دین می‌گذارد که فکر کنیم مهندسی نیز شاخه‌ای از فقه است. عزیزان باید بدانیم که داشتن تخصص، عدم دخالت احساسات شخصی، تعمیم ندادن جزء به کل و ذکر محاسن در کنار معایب از اصول مسلم انتقاد و تجزیه و تحلیل است. البته به دور از انصاف است که نگوییم مقالاتی که در مورد سیاست خارجی نوشته می‌شوند واقماً جالب و خواندنی هستند.

در خانمه نوشتن‌ام را این گونه به پایان می‌برم که: من به عنوان یک ایرانی مسلمان که نشریه گزارش را می‌خواند دوست دارم تا این نشریه با نگارش مقالات خود برای انقلاب اسلامی ایران - این پدیده بی‌نظیر در جهان - حامی و پشتیبان خوبی باشد.

علی رجب پور - قزوین

یادداشت تحریریه:

مخاطب گرامی اتفاقاً رفرزه دانستن شوراها به همین دلایل به افرادی مربوط می‌شود که خود را نماینده متدینین دانسته و از جانب آنها سخن گفته‌اند. چنان که یکی از همین چهره‌ها تصریح کرده بود که مردم از شرکت در انتخابات شوراها خودداری خواهند کرد. از سوی دیگر، هیچ یک از نویسندگان ماهنامه گزارش تا کنون و در هیچ شرایطی ایده و نظر خود را صائب و صحیح علی‌الاطلاق ندانسته‌اند ولی شیوه جنابمالی که با نادرست خواندن برخی مطالب در جهت تخطئه تعداد زیادی از مطالب مجله برمی‌آید نیز شیوه‌ای صحیح نیست.

روشنفکران قهر را کنار بگذارند!

خواندن مجله گزارش کم‌کم این شجاعت را در من تقویت کرد که مطلبی حول نوشته جناب شریعتمداری درج شده در صفحه ۷۲ مجله اسفند ۸۱ بنویسم. نمی‌خواهم از صدا و سیما دفاع کنم. اما بعد از سال‌ها، آن هم بعد از تماشای برنامه‌های هویت و چراغ، شاهد برنامه‌ای بودیم که در آن از تعدادی استاد و دانشمند و نویسنده قدردانی شد. حداقل جوان‌های ما فهمیدند که در کنار ورزشکاران و قهرمانان و هنرپیشه‌ها افرادی هستند که قلم می‌زنند و با ارزش هستند. از این برنامه‌ها باید حمایت کرد و از

تهیه کنندگان آن باید تشکر کرد. باید آن قدر از آن تعریف کرد که این امر نهادینه شود. در این سال ها ما شاهد بودیم هنگامی که استاد یا نویسنده‌ای به دیار باقی می‌شتافت فریاد همه بلند می‌شد که چرا تا زنده بود از او یاد نمی‌کردند و مظلوم زیست و گمنام مرد. حالا که بعد از سال ها چنین برنامه‌ای تهیه شده است نباید از آن ایراد گرفت. از صدا و سیما باید استفاده کرد. این برنامه به هر نیتی که تهیه شده باشد کاری نو و ارزنده است. نباید به بهانه داشتن سعدی و حافظ و فردوسی، از چهره‌های شاخص ادبی عصر حاضر تجلیل نکرد. متأسفانه نوعی قهر بین خیلی از روشنفکران ما وجود دارد. قبل از انقلاب هم از مهدی اخوان ثالث و مهدی سهیلی، راشد و انتقاد می‌کردند که چرا با رادیو و تلویزیون همکاری می‌کنند. در صورتی که کار آن ها خوب و اثر گذار بود. متأسفانه یکی از روزنامه‌ها به همه استادان و نویسندگان توهین می‌کند و نام آن ها را به زشتی می‌برد. این روش ها غیر از آن که جوان ها را به کتاب خواندن مشکوک کند و فرهنگ را تضعیف سازد فایده‌ای ندارد. حیف که تجلیل از بزرگان علم و ادب و نویسنده کم‌رنگ است. به نظر این شاگرد، باید این قهر کنار گذاشته شود. هر چه که روشنفکران بیشتر قهر کنند و راه را جهت معرفی خود ببینند به همان نسبت راه برای افراد بی فرهنگ باز می‌شود. شاید خیلی از این افراد از نظر جهانی چهره ماندگار نباشند اما برای مردم ما ماندگار هستند.

چماه کوه بنانی - کرمان

ایرانیان، مهان را روشن ساختند!

با درود، نوشته جناب میگوونی را در شماره ۱۴۲ خواندم. راست است که ما ملتی بودیم که از یک سو نخستین تمدن مادر را در جهان پایه گذاریم. این هم راست است که ما شگفت‌ترین مردم جهان هستیم، چه در میان ما کسانی هستند که می‌گویند باید سالروز تهاجم یک قوم وحشی را به کشورمان جشن بگیریم. و اکنون هم نابه‌ای پیدا شده که می‌گویند - پس از شش هزار سال - که نه خیر ما چندان هم باهوش نبودیم. می‌گویند آماری در این مورد که ضریب هوشی ایرانیان بالاست در دست نیست. آخر مگر شدنی است که تک‌تک افراد یک ملت را به طور دقیق از نظر هوشی بسنجیم؟ البته که نه.

درست است که دانش آمار نمی‌تواند در این مورد به ما کمک کند ولی سایر دانش ها چه؟ تاریخ چه؟ نباید فراموش کرد که میزان هوش به نژاد یک توده وابسته است. ایرانی‌ها (آریاها) مردمی بودند که مانند جرقه‌ای در گذشته‌ای دور و تاریک از مکانی جهیدن گرفتند و جهان را با نور آتشین خود روشن ساختند و تاکنون هم هستی دادند. پس از این هم خواهند بود. به رغم تاخت و تازهای اقوام وحشی چون هلن‌ها، تازیان، مغول‌ها، ازبک و ... از بین نرفتند و در چهارراه تاریخ باقی ماندند. آیا این اتفاقی بود؟ خیر.

آیا هر نژادی می‌تواند تمدن بسازد؟ خیر. مگر هر توده‌ای می‌تواند تمدنی را که ساخته نگه دارد؟ خیر. هنگامی که می‌گویند ایرانی‌ها باهوش یا کم‌هوش هستند، خواه ناخواه به ریشه و تبار آن توده هم اشاره دارید. میزان برتری نژادی یک توده چیزی نیست که بتوان آن را با دانش آماری سنجید یا در آزمایشگاه‌های پیچیده روشن ساخت. فرادستی یا فردوستی توده‌ها در گذشته و در آزمایشگاه تاریخ روشن شده است. بزرگی یک ملت چیزی نیست که با نوشته ناپخته من یا شما و یا هر کس دیگر از بین برود. بهتر است از دنیای پیچیده روانشناسی بیرون آید و قدری هم در عالم ژرف تاریخ غرقه شوید. من تنها از شما می‌خواهم تا بر مبنای دین فردیستا نگاهی افکنید تا متوجه شوید که

ایرانیان هزاران سال پیش از میلاد به دینی باور داشتند که اساس آن بر خرد و اندیشه استوار بود.

سیاوش آفرین - آذربایجان

انقلاب اسلامی و هویت دینی

ماهانمه گزارش در شماره اسفندماه خود، در مصاحبه‌ای با آقای احسان نراقی به تحلیل انقلاب اسلامی از دیدگاه وی پرداخت که این نوشتار سعی در بررسی آن خواهد داشت. با این توضیح که آقای احسان نراقی از جمله کسانی است که ناخشنودی خویش را از وقوع این رخداد عظیم پنهان نمی‌سازد و با صراحت اعلام می‌کند که "من طرفدار انقلاب نبودم". با این توصیف پیش‌بینی نوع تحلیل چنین فردی نیز چندان دور از ذهن نیست. اما به دلیل درج مطالب وی در یکی از نشریات رسمی کشور و نیز به منظور رفع پاره‌ای ابهامات به جاست که برخی از دیدگاه‌های وی را مرور کنیم:

۱- ایشان در تعریفی که از انقلاب اسلامی ارائه می‌دهد سعی می‌کند با الهام از برخی نظریات شکست خورده خارجی، منطق دینی و اسلامی بودن انقلاب را زیر سؤال برده و آن را حرکتی کور و از پیش تعیین نشده به حساب آورد. وی در این مورد می‌گوید: درست است که آقای خمینی (ره) آمد و جریان را هدایت و جمهوری اسلامی را بنا کرد ولی در حقیقت بنیانگذار واقعی جمهوری اسلامی، محمدرضا شاه است. او راه را بست و چاره‌ای برای مردم نگذاشت جز جنبش مذهبی.

واضح است که وی از این طریق تلاش می‌کند بعد مذهبی انقلاب را کم‌رنگ و بی‌اهمیت جلوه داده، آن را انتخابی نه چندان به خواست و میل واقعی ملت ایران معرفی کند. "انقلاب اسلامی راهی بود که ملت از روی ناچاری به طرف آن رفت نه این که اختیار یکنند. راه دیگری نبود." شاید به زعم وی اگر مردم راه دیگری جز جنبش مذهبی برای مقابله با خودکامگی‌های رژیم می‌یافتند هرگز سراغ مذهب نمی‌آمدند اما واقعیت آن است که چنین تحلیلی در خصوص ایران اسلامی حاکی از عمق بی‌اطلاعی از تاریخ و فرهنگ دینی حاکم بر این سرزمین است که ظلم‌ستیزی را در قالب فرهنگ دینی نهادینه کرده است. بر کسی پوشیده نیست که رژیم شاه مخالفان دیگری نیز داشت که در ابراز مخالفت با این رژیم هیچ گونه دغدغه دینی نداشتند اما چنین کسانی هیچ‌گاه نتوانستند در میان ملت ایران پایگاهی برای خود بیابند و یا رهبری مبارزه را در دست گیرند.

۲- وی در ادامه تضعیف بعد دینی انقلاب، وارد نقش روحانیت می‌شود و ضمن آن که سعی می‌کند این گروه را مشتاق نیل به حکومت و قدرت معرفی کند می‌گوید که روحانیت با زرتنگی و استفاده از فرصت پیش آمده پرچم مبارزات را در دست گرفت و بعد تمام قدرت را قبضه کرد و حاضر نشد آن را با دیگران تقسیم کند ...

هر چند صفحات تاریخ اسلام گواه بر مبارزات پرفراز و نشیب حوزه‌های علمیه علیه حاکمان ظالم و دین‌ستیز است، دقیقاً به همین دلیل این قشر همواره آماج حملات تهمت‌ها و تاخت و تاز حرکت‌های دین‌ستیز و دنیاطلب قرار گرفته است. به فرموده حضرت امام (ره)، در شرایطی که بسیاری از روشنفکران در مبارزه با طاغوت به یاس و ناامیدی رسیده بودند روحانیون متعهد خود را پیشنهاد و مسر بلای مردم کردند و با رفتن بر بالای دارها و تحمل زندان‌ها و محرومیت‌ها، آماج طعن و تهمت‌ها قرار گرفتند تا از حیثیت و اعتبار واقعی مردم دفاع کنند.

۳- بخشی دیگر از مطالب آقای احسان نراقی به بحث مذاکره با آمریکا اختصاص می‌یابد. جای بسی شگفتی است که دقیقاً در زمانی که ایالات متحده به منظورترین چهره

سیاسی در نظام بین الملل تبدیل و حقانیت جمهوری اسلامی در مبارزه با آن دولت بیش از پیش اثبات شده است. فرد یا گروه‌هایی خواهان برقراری رابطه با آمریکا هستند و سعی دارند آن را به نفع منافع اقتصادی ایران ارزیابی کنند. با توجه به آن که در خصوص این مسئله بحث‌ها و نظرات کارشناسانه بسیاری صورت گرفته، به نظر نمی‌رسد اطلاع کلام در این زمینه ضرورتی داشته باشد اما آنچه مسلم است به اعتقاد اکثر صاحب نظران، مذاکره با آمریکا آن هم در چنین شرایطی که آن دولت این گونه بی‌محابا بر طیل جنگ می‌کوبد قطعاً نمی‌تواند توجیهی برای حفظ منافع ملی و اقتصادی جمهوری اسلامی ایران داشته باشد.

۴- در خاتمه ایشان برای ایجاد تردید درباره نتایج انقلاب سعی دارد چنین وانمود کند که انقلاب نتوانسته به اهداف خود برسد، زیرا از جمله اهداف مهم انقلاب تأمین منافع مستضعفان بود در حالی که به اعتقاد وی انقلاب نتوانسته است چنین هدفی را تأمین می‌کند. در برخورد با این ایده نخست باید تأکید کرد که کسی مدعی آن نیست که انقلاب در این مدت نسبتاً کوتاه، با وجود آن همه چالش‌ها، مخالفت‌ها و کارشکنی‌ها، توانسته باشد وضعیت بسیار ایدئالی برای محرومان و مستضعفان فراهم آورده باشد، بلکه ادعای ما این است که بدون شک انقلاب اسلامی توانسته به رغم تمام مشکلات در مسیر تحقق عدالت بیشتر و محرومیت‌زدایی از اقشار مستضعف گام‌های اساسی بردارد.

مروری بر دستاوردهای انقلاب در بعد اقتصادی و حمایت از طبقات محروم جامعه هم چون تصویب قانون کار و ارتقای سطح زندگی و فرهنگی طبقه کارگر، توسعه بیمه، بهداشت، شبکه‌های آبرسانی، برق، گاز و مخابرات، خاصه در روستاها و مناطق محروم که در مقایسه با پیش از انقلاب از رشد چشمگیری برخوردار بوده است حاکی از توجه انقلاب به قشر محروم و ستمدیده است. و این نکته مرهون این عقیده است که بیشترین حامیان انقلاب از همین طبقه مستضعف بوده‌اند و به طور قطع انقلاب با حمایت همین قشر محروم و زجر کشیده توانسته است گردنه‌های سخت مبارزه و تلاش را به سلامت پشت سر بگذارد.

محمد ملک زاده - قم

یادداشت تحریریه:

مخاطب گرامی، بدون شک اگر شما جمله معروف حضرت امام (ره) خطاب به شاه که در خردادماه ۳۲ و سایر گفتارهای ایشان را در سال‌های ۴۱ و ۴۲ به یاد بیاورید می‌بینید که رژیم دیکتاتور شاه دقیقاً با بی‌توجهی به توصیه‌ها و نصیحت‌های حضرت امام (ره) شرایط را چنان به بن‌بست کشانید که جز انقلاب، هیچ مفر دیگری برای آزاداندیشان باقی نماند به این دلیل دکتر احسان تراقی، تنها شیوه انقلاب (و نه اصلاح نظام حاکم) را مورد انتقاد قرار داده است. در حالی انتزاعی، اگر رژیم ستمگر شاه، شیوه‌ای عدالت‌جویانه و مبتنی بر رعایت حقوق مادی و معنوی شهروندان ایرانی اتخاذ می‌کرد آیا انقلاب روی می‌داد؟

آن چه که ایشان درباره استفاده روحانیون از فرصت گفته‌اند نیز با مراد شما مبتنی بر فرصت‌طلبی و سوءاستفاده از شرایط تفاوت دارد و هوش سیاسی و درک اوضاع را معنی می‌دهد. درباره رابطه میان ایران و ایالت متحده آمریکا اگر جنبه‌ای به اظهارات آقای هاشمی رفسنجانی در خطبه جمعه نیمه فروردین ۸۲، توجه کنید خواهید دید که مقامات ارشد جمهوری اسلامی ایران اکنون نیز مذاکره با واشنگتن را به طور کلی از دستور کار خویش حذف نساخته‌اند.

افزون بر این، وجود آقا زاده‌ها در جمهوری اسلامی ایران و هشدار جامعه‌شناسان و کارشناسان مسئول در نظام در مورد احتمال وقوع شکاف اجتماعی در میان شهروندان

ایرانی، نشان می‌دهد که عدالت اجتماعی، آن گونه که جنبه‌ای مدعی هستید، در کشورمان تحقق نیافته است.

نقدهایی بر یک مقاله نقدی بر نوشته دکتر عبدالصاحب یادگاری

۱- خاندان سلطنتی فرانسه "بوربون" ذکر شده که درست آن بوربون (Bourbon) است.

۲- کلمه تروپولیتن را "مرکزیت حاکمیت اداره آریا" معنی کرده‌اند که نمی‌دانم در کدام فرهنگ لغتی آمده است و آن چه که من در فرهنگ‌های مختلف یافته‌ام چنین بود: مرکزی، مربوط به پایتخت، اهل و ساکن پایتخت.

۳- اگر بپذیریم که سرهنگ جمال عبدالناصر نامزد اراده آمریکا برای تحقق اهداف آن کشور بود، موارد زیر که توسط ناصر انجام شده خط مشی‌های دیکته شده آمریکا هستند:

الف) شرکت ناصر در کنفرانس باندونگ اندونزی در سال ۱۹۵۵ همراه با نهریو (هند) و سوکارنوا (اندونزی) و احتمالاً تیتو (یوگسلاوی)، برای تشکیل اتحادیه کشورهای غیرمتعهده، موضوعی بود که آمریکا به شدت با آن مخالف بود.

ب) جنگ با اسرائیل و نابودی آن کشور که اصولاً مغایر اهداف آمریکا در مورد اسرائیل است. اگر ناصر را دست‌پرورده آمریکا بدانیم حمله مشترک انگلستان-فرانسه و اسرائیل و نابودی آن کشور اصولاً مغایر اهداف آمریکا در مورد اسرائیل است.

پ) اقدام آمریکا به ارائه تز پان عربیسم و ایجاد اتحادیه مدیریتانه برای مبارزه با کمونیسم و محاصره شوروی بود و نه انگلیس از کانال سوئز و نابودی اسرائیل.

۴- در نوشته ایشان آمده که انگلستان ژنرال عبدالکریم قاسم فراماسون را برانگیخت تا کودتای ژوئیه ۱۹۵۸ عراق را به اجرا گذارد که در تضاد کامل با موارد زیر است:

الف) به اعتقاد ناضران سیاسی آن زمان قاسم متمایل به چپ (حزب کمونیست عراق) و ناصر ناسیونالیست بود که عامل جدایی و اختلاف آن‌ها بود. حتی حسین فردوست کودتای قاسم را تحت تأثیر ناسیونالیسم عربی ناصر می‌داند و آن را پیشرفت مواضع شوروی در منطقه تلقی می‌کند و مدعی است که روس‌ها نیز این ناسیونالیسم را به شدت تشویق کردند.

ب) چگونه است که رژیم شاه که خود سرسپرده انگلستان بود بر ضد حکومت جدید عراق که آن هم تابع انگلیس بود دست به جنگ تبلیغاتی و اقدامات خصمانه زد؟

۵- عنوان شده که تجزیه عراق خواست امپریالیسم انگلستان بود. اولاً این خواسته چرا در زمان ملک فیصل و نخست‌وزیرش نوری سعید اجرا نشد؟ ثانیاً در زمانی که انگلیس عامل سرسپرده‌ای هم چون قاسم دارد و بر منابع نفت آن کشور هم مسلط است چه لزومی به تجزیه این کشور است؟

۶- وی آورده است که ساختار اتحاد فدراتیو مصر و سوریه (که مورد تأیید آمریکا بود) در ۱۹۶۱ با کودتای بعضی‌های این کشور دچار فروپاشیدگی شد. اولاً فدراتیو سوریه و مصر به نام جمهوری متحده عربی به شدت از طرف شوروی و بلوک شرق سابق حمایت می‌شد و قرار بود کشورهای لیبی، الجزیره و یمن جنوبی (که حزب توده آن‌ها را در کشورهای مترقی عرب می‌نامید) به آن ملحق شود. ثانیاً نزدیکی و ارتباط این

فدراتیو با شوروی آن زمان و مخالفت کشورهای غربی به ویژه آمریکا این اتحاد را از هم گسیخت.

آقای دکتر عبدالصاحب یادگاری صدام حسین را به استناد کتاب محمدالسماک که در سال ۱۹۸۲ منتشر شده عامل انگلستان به حساب آورده که شاید هم درست باشد اما بهتر است در مورد قاسم و صدام به نقطه نظرات دیگری هم توجه کنیم که عبارتند از: الف) در کتاب ظهور و سقوط سلطنت پهلوی نوشته ارتشبد حسین فردوست در مورد عراق از صفحه ۵۵۴ تا ۵۵۹ آمده است: پس از کودتای قاسم در سال ۱۳۳۷ و توسعه فعالیت کمونیست‌ها در عراق آمریکا و انگلیس به تقویت رژیم محمدرضا و رژیم اردن دست زدند ولی هم‌زمان نیز تلاش‌هایی صورت گرفت تا نفوذ در ارتش عراق به تدریج نیروهای متمایل به شوروی و یا ناسیونالیست‌ها (عرفناران ناصر) پس زده شوند. بدین ترتیب قدم به قدم راه برای صعود صدام حسین هموار شد.

ب) در سال ۱۹۶۸ کودتای ولین، روزنامه‌نگار سرشناس فرانسوی و سردبیر لوموند دیپلماتیک، در کتاب امپراتوری آمریکایی نوشت: هنگامی که با اعلام قانون ۸۱، ژنرال قاسم ۹۵ درصد سهام کمپانی نفت عراق را به دولت واگذار کرد، واشنگتن شدیداً به این عمل اعتراض کرد. سپس عراق از بیمان بغداد خارج شد. در فوریه ۱۹۶۳ ژنرال عارف به کمک "سیا" ژنرال قاسم را سرنگون و او را به قتل رساند (نویسنده اعتقادی به دخالت انگلیس که آقای دکتر یادگاری عنوان کرده‌اند، ندارد).

در کتاب صدام، زندگی محرمانه از حقایق تازه‌ای پرده برمی‌دارد و مدعی می‌شود که صدام از اوایل دهه ۶۰ (۱۹۶۰) زمانی که در قاهره مشغول به تحصیل بود، با سازمان سیا ارتباط داشت.

۷- یکی از تأسیس‌کنندگان دولت یهود در سال ۱۹۴۸ و مشوق مهاجرت یهودیان به فلسطین، دولت انگلستان بود (اعلامیه بالفور وزیر خارجه وقت انگلیس). آیا چنین دولتی می‌تواند حامی هدف راهبردی رژیم بعث عراق مبنی بر شپش خواندن یهودیان و کشتار آنان باشد و یک قبضه توپ با برد پانصد کیلومتر در اختیار صدام دهد که به منظور ویرانی اسرائیل در نزدیکی مرز اردن نصب کند؟ عنوان کردن مطلب فوق از طرف نویسنده محترم با توجه به سیاست انگلستان در قبال اسرائیل اندکی دور از ذهن به نظر می‌رسد. در صورتی که فرمانده نیروهای آمریکایی در ملاقاتش با صدام در صنعا، پایتخت یمن، وی را تشویق به حمله به کویت و اشغال آن کشور، با هدف وادار کردن اسرائیل به ترک و تخلیه سرزمین‌های اشغالی کرده باشد، پذیرش چنین پیشنهادی با توجه به شناختی که از آمریکا در قبال اسرائیل داریم نشان‌دهنده واقعیتی مسلم است و آن حماقت و بلاهت شخصی صدام است و بس. ضمن این که پس از اشغال کویت تا آن جا که می‌دانیم صدام هیچ‌گونه شرط و شروطی برای تخلیه کویت مطرح نکرد.

۸- در صفحه ۳۷ ستون اول چنین آمده است: "هدف‌های راهبردی آمریکا از این حملات شکستن پر و بال امپریالیزم انگلستان است". این اهداف مربوط به گذشته‌ای است که مقاصد و رقابت‌های استعماری و استثماری دوا بر قدرت فوق مطرح بود. بعد از جنگ کره (۱۹۵۳-۱۹۵۱) اهداف راهبردی آن‌ها تقریباً به هم نزدیک شد و به ویژه در سال‌های اخیر در اکثر بحران‌های بین‌المللی شاهد همکاری و مشارکت تنگاتنگ این دو کشور با هم بودیم که همگان به خوبی بر آن‌ها واقفند...

۹- و در همین صفحه به عنوان نتیجه‌گیری آمده است که: "نظم نوین جهانی، تا آن جا که به خاورمیانه و به ویژه حوزه خلیج فارس مربوط می‌شود، هنگامی قابل تحقق خواهد بود که غرب و به ویژه آمریکا با ایران به تفاهم و توافق برسد که این پدیده مشروط خواهد بود به واگذاری حقوق تاریخی سلب شده از ایران به میهن ما."

اگر منظور ایشان از حقوق تاریخی سلب شده ایران ادعای ارضی و قلمرو سرزمین باشد، این چنین برداشتی یک ایده آرمان خواهانه است و قابل تحسین و تقدیر، اما با شرایط جهان امروز، به دلایلی که خود ایشان بهتر از من می‌دانند سازگار نیست.

پاسخ نویسنده:

جناب آقای احمد خرسندی، نقد شما را بر مقاله خود خواندم و انشالله بتوانم، به طور مسلسل، به نکات مورد نقد پاسخ دهم:

۱- کلمه بوربون، همان گونه که شما اشارت برده‌اید، درست است؛ که من نیز بوربون نوشته بودم، اما در چاپ اشتباه شد؛ توضیح خواستم؛ گفته شد متأسفیم، اما می‌دانم که خواننده منظور را می‌فهمد، چنان که در مقاله بعد با عنوان "فرهنگ و دموکراسی" قاسم رشتی (از مردم منطقه شمالی ایران، گیلان) را دشتی نوشته‌اند که به هر صورت مستلزم عذرخواهی است.

۲- عزیزم، جناب دبیر محترم، شرکت جستن جمال عبدالناصر در کنفرانس بانوئنگ و یا دفاع بولگائین از ناصر، دلیل بر تکذیب ادعاهای به حق من نمی‌شود. آری ناصر برگ برنده آمریکا بود، چنان که عبدالکریم فلسفی، به مانند همتای ایرانی خود، تیمسار رزم‌آرا، فراماسون بود. چه کنم اگر خواننده عزیز نمی‌تواند این واقعیات را درک کند!

این که نوشتیم "چه کنیم که شما نمی‌توانید درک کنید" منظور اهانت نیست و عده‌ای از همکاران سابق به من می‌گفتند: "آنچه شما می‌گویید و می‌نویسید، ما از گفتن یا نوشتن آن عاجز هستیم." و هنگامی که پسر رضاخان کتاب صد سال پایه‌های حوادث در خاورمیانه عربی را خواند که رضا قطبی مدیر تلویزیون برایش ارسال کرده بود، شاه احمد در یکی از سخنرانی‌هایش اعلام کرد: "برخی ادعا دارند که در ایران انقلاب خواهد شد. ایران جزیره پائتایی است در دریای مطلقم." اما انقلاب شد، و من در کتابی که در ۱۹۶۴ یعنی سی و چهار سال پیش نوشتم مطالب مربوط به ناصر و قاسم و عارف و دیگران را مطرح کردم. من یک ماه پاسخ ادعاهای استفهام‌آمیز شما را به تأخیر انداختم، که می‌باید دلالت بر خودستایی شود. در وصیت‌نامه‌ام نوشته‌ام که بر روی سنگ گورم بنویسند:

بیچاره آن کسی که گرفتار عقل شد،
خوشبخت آن که کره خر آمد، الاغ رفت

در شماره ۱۴۴ اسفندماه ۱۳۸۱ مجله گزارش، مقاله‌ای به قلم دکتر عبدالصاحب یادگاری درج شد که اینجانب تا به امروز، که آمریکا طومار رژیم صدام را کاملاً در هم پیچیده است، چندین بار آن را خوانده و از آن بسیار مستفیض شده‌ام. اینجانب معتمد که از مقاله ایشان می‌توان چندین نتیجه گرفت:

اول این که دکتر دارای اعتقادات شدید پان‌ایرانیسم هستند و در این راه حتی سیاستگذاران آمریکا را نیز با خود همراه ساخته‌اند. به ایشان خاطر نشان می‌سازم که شعاری که ایشان مطرح کرده‌اند شعار تمام ایرانیان نیست. اکثر ساکنان ایران مسلمان هستند و شعار اصلی آن‌ها پندالیه فوق‌ایدیهم است و ایرانی قدرت‌الهی را فوق همه چیز می‌داند نه ایران را.

ثانیاً در این جنگل وانفسا که دهکده جهانی نام گرفته، بهتر است به انسانیت پرداخته شود و روشنفکران جوامع از پرداختن به تعصب‌های شوونیستی پرهیز کنند تا شاهد نسل‌کشی‌های دیگری، مانند نسل‌کشی‌های بالکان، شرق ترکیه و کامبوج، در قرن جدید نباشیم.

چرا باید ایران فوق همه چیز قرار گیرد؟ آیا بزرگ‌ترین دستاوردهای تحقیقاتی و

فناوری را داشته‌ایم. بالاترین سطح سواد، تحصیلات، سرانه چاپ کتاب، سرانه کتابخانه و سرانه کتابخوانی جهان را داریم؟ بالاترین نرخ بهداشت و سلامت را داریم؟ کمترین نرخ آسیب‌های اجتماعی، زندانی، معتاد و بزهکار در جهان متعلق به ماست؟ قوی‌ترین دیپلماسی و سیاست خارجی را داریم؟

متأسفانه امکانات و ظرفیت‌های موجود فعلی کشور و همچنین شرایط جغرافیایی سیاسی منطقه امکان ایجاد امپراتوری کوروش کبیر را منتهی می‌کند و ایران بزرگ مد نظر آقای دکتر با توجه به شرایط بالا مرده از مادر متولد خواهد شد. وقتی که فناوری اطلاعات حرف اول را در دنیا می‌زند، ایران بزرگ با زیرساخت‌های موجود چه حرفی برای گفتن دارد؟

دومین نتیجه‌ای که از مقاله ایشان می‌گیریم این است که ایشان به تمام اسناد طبقه‌بندی شده انگلیس، فرانسه، آمریکا و روسیه دسترسی دارند، چون به راحتی تمام زمامداران کشورها را عامل، جاسوس و آلت دست این کشورها می‌دانند، مانند مائو، جمال عبدالناصر، صدام، بیسمارک، کاسترو و سایرین. تعجب من از این است که با وسعت استادی که ایشان در دست دارند و ضرباتی که افشای این اسناد به جامعه اطلاعاتی این کشورها وارد می‌سازد، چرا سرویس‌های اطلاعاتی این کشورها که حتی به جان اف کندی هم رحم نکردند، ایشان را تا به حال سر به نیست نکرده‌اند.

سومین نکته‌ای که به آن پی می‌بریم این است که ایشان از طرفداران جدی تئوری توطئه هستند و اعتقاد دارند تمام مسائلی که در ۳۰۰ سال گذشته در کشور ما اتفاق افتاده است، حاصل توطئه‌های ماسون‌ها، انجمن‌های پنهان، سرویس‌های اطلاعاتی بیگانه و دولت‌های استعمارگر بوده است.

معلوم نیست که با چنین دیدگاهی آقای دکتر چگونه به اعتلای ایران می‌اندیشند، چون اگر پیشرفتی هم بشود مطمئناً اثرات فعالیت انگلیس‌هاست.

متأسفانه این دیدگاه فقط به ساده کردن مسائل جامعه می‌پردازد و از تحلیل منطقی روابط و مسائل عاجز است. تئوری توطئه خود جاده صاف کن استعمار است و فردی که به آن باور دارد، می‌اندیشد که هر حر کتی در اجتماع خواه‌ناخواه به سوی استعمار خواهد انجامید، پس بهتر است در هیچ مسئله‌ای دخالت نشود.

تعجب من بیشتر از این بابت است که آقای دکتر یادگاری که خود را از سردمداران مبارزه با استعمار انگلیس می‌دانند چگونه این تفکرات منفی، مخرب و استعمارپسند را در ذهن جوانان جا می‌اندازند؟ وقتی ایشان همه را فراماسون می‌دانند چطور از جوانان انتظار دارند که به کسی اعتماد کنند و پشت سر وی، برای مبارزه با استعمار و اعتلای ایران، به صف درآیند؟

رضا کیانی موحد- کرج

بین النهرین هاستگاه نخستین حکومت‌های بشری است

در شماره ۱۴۲ مقاله‌ای را از جناب عبدالحصاحب یادگاری تحت عنوان "عراق ظهوری استعماری و آینده‌ای مبهم" به چاپ رسانیدید و بر خود واجب دانستم با ارائه اسناد و وقایع تاریخی به آن پاسخ دهم.

مقاله مذکور بدون توجه به تاریخ پرمباهات و پرفراز و نشیب سرزمین بین‌النهرین فقط بر آن شده است که این سرزمین تاریخی و مبارک را فاقد اصالت و تمدن معرفی

کند، در صورتی که اگر نویسنده به حافظه خود و یا به کتب معتبر تاریخ چاپ داخلی و خارجی مراجعه کند خواهد دید که سرزمین عراق و یا بین‌النهرین سابق نه تنها به زعم ایشان فاقد سابقه تاریخی و فرهنگی نیست بلکه در این خطه از زمین، نخستین حکومت‌ها، اولین و بزرگ‌ترین امپراتوری‌ها، و برخی از اساسی‌ترین علوم بشری پایه‌گذاری و کشف شد.

نکته جالب دیگر آن است که نویسنده مقاله از فردی به نام "مدرس" یاد می‌کند که با بیان مطالبی ناقص خواهان پیوستن مجدد خاک عراق به ایران شده است. آیا این سوال قابل طرح نیست، که برخی از کشورهای آسیای میانه و شهرهای مهمی از آن‌ها و غرب افغانستان تا چند دهه پیش متعلق به ایران نبودند، پس چرا مدرس و امثالهم سخنی از پیوستن مجدد آن‌ها به خاک ایران نمی‌گویند و نخواهند گفت. پاسخ بسیار ساده است؛ زیرا در سرزمین‌های مذکور اقوام عرب زندگی نمی‌کنند تا روز به روز بتوان دشمنی و دسیسه را با آن‌ها افزایش داد.

در مقاله مذکور از عراق به عنوان کشوری فاقد فرهنگ و غیرمنسجم از حیث فرهنگی یاد می‌شود. آیا وجود تمدن‌های بزرگ در این سرزمین و نفوذ فرهنگ غنی عربی اسلامی این سرزمین را فاقد فرهنگ معرفی می‌کند. اگر وجود اقوام مختلف عرب، کرد و غیره و باعث عدم انسجام ملی می‌شود، چرا این نکته را در مورد کشور ایران فراموش کنیم که دارای شاخه‌های مختلفی از اقوام و نساب ترک، عرب، کرده، بلوچ، افغان و غیره در نقاط مختلف جغرافیایی خود است و جالب این است که اکثر این اقوام ایرانی‌الاضل نیستند.

نویسنده مقاله در فصل جدید مطالبش از اتصال عراق به استقلال ظاهری یاد می‌کند و آن را فقط مرهون قیام شیعیان و رهبری علمای محترم شیعه می‌داند. شبیه این است مگر کشور ایران در حال حاضر دارای استقلال تمام عیار و واقعی است؟ جواب را در نگاه و مطالعه معادلات و مبادلات سیاسی و اقتصادی یک قرن اخیر دریافت کنید. ایراد دیگر بر مطالب مقاله این است که نویسنده از شکست اعراب در جنگ با صهیونیست‌ها (اسرائیل) در ۱۹۴۸ با عنوان "شکست مفتضحانه" یاد می‌کند. آیا برای یک مسلمان بیان چنین مطالبی نشان‌دهنده نقص عقلی و افول غیرت دینی به شمار نمی‌آید؟

در میان مطالب آمده است که "ژنرال عبدالکریم قاسم ایرانی‌الاضل است". بهتر است نویسنده مقاله را به بازخوانی مجدد زندگانی ژنرال عبدالکریم قاسم دعوت کنیم: "عبدالکریم در ۱۹۱۴ در بغداد متولد شد. پدرش سنی مذهب از قبیله عربی زید قحطانی و مادرش شیعه در قبیله عربی تمیم عدناتی بود.

در مقاله آمده است که طرح بان عربیسم یک طرح آمریکایی برای مقابله با انگلستان در منطقه بوده است، اگر از صحت یا سقم مطلب صرف نظر کنیم، بیان این نکته لازم است که اتحاد کشورهای عربی برای تشکیل یک امپراتوری قدرتمند عربی اسلامی امری مقدس و لازم است و تمام اعراب غیور بر این نکته واقف هستند که هیچ احدانسانی در جهان دوستدار تحقق این امر حتی در رویا نیز نیست. زیرا آنان که تاریخ اعراب را به خوبی خوانده‌اند و نکات مهم آن را پذیرفته‌اند می‌دانند که مردمان عربی که در دوران بی‌سواد و انزوا به رهبری پیامبر اسلام (ص) و بعد از آن توانستند دو قدرت بزرگ زمان خود را در شرق و غرب عالم با اتکا به ایمان و شجاعت شکست دهند و آثار آن را تا این دوران و یقیناً تا بعد از این بر آنان تحمیل کنند، در صورت اتحاد مجدد و به دست آوردن ابزار و امکانات به چه قدرتی در جهان تبدیل خواهند شد.

بدون نام- اهواز

یادداشت تحریریه

خواننده گرامی، برای ما روشن نیست که چرا آن برادر یا خواهر گرامی از نظریه پردازی یک استاد دانشگاه چنین برآشفته شده و با هتاکی در مقام پاسخ گوئی برآمده اند.

در عین حال، اگرچه دست اندر کاران این ماهنامه شیوه مجادله را نمی پسندند، اما حداقل در مورد شکست ۱۹۶۷ اعراب از اسرائیل می توان گفت که کشور اردن در قتل عام های سپتامبر سیاه عملاً با نیروهای صهیونیست همکاری کرد. جناب عالی جانبدارانه و غیر منطقی پاسخ داده اید. افزون بر این به جناب عالی و همفکرانتان که رویای اتحاد اعراب و پان عربیسم را در سر می پیوراند باید گفت که اعراب حتی از حل مشکلات داخلی خویش طی دهه های اخیر نیز ناتوان بوده اند و در مدیریت بحران هایی نظیر منازعه خاور میانه، تشنجات مرزی در شبه جزیره عربستان، تجاوز به کویت و سایر موارد کارنامه ای ناموفق ارائه داده اند.

به مردم نائین هم کنید!

شهر نائین با جمعیت بیش از پنجاه هزار نفر از نظر امکانات بیمارستانی در حد بسیار ضعیف و پایین است تا جایی که به نظر اغلب کسانی که به تنها بیمارستان این شهر مراجعه کرده اند، اگر خدای ناکرده بیمار شدید هرگز به این بیمارستان وارد نشوید، چون نه تنها بهبود نمی یابید بلکه بیمارستان وخیم تر می شود. از آن جا که هیچ قانونی بر این بیمارستان حکمفرما نیست، اگر در این بیمارستان آشنا نداشته باشید به زحمت جواب سلامتتان را می دهند.

در جواب مراجعین، با بی تفاوتی و بدون کوچک ترین احساس مسئولیتی با کلماتی نظیر نمی دانیم، احتمالاً، منتظر بمانید، شاید و... پاسخ داده می شود (البته عده ای از کارمندان این بیمارستان بسیار سختکوش و زحمتکش هستند که اینجانب و تمام همشهریان از این عزیزان کمال تشکر و قدر دانی را داریم و سخن یکی از کارمندان همان بیمارستان شاهد این مدعاست که می گفت: "آن هایی که دستشان به دهانشان می رسد بیمارشان را به این بیمارستان نمی آورند. بقیه هم که به این جا می آیند بدبخت و بیچاره هستند که دادشان به جایی نمی رسد."

وزیر محترم و مسئولان مربوط چرا در مملکت اسلامی باید چنین باشد. شما را به خدا به این مردم بدبخت و بیچاره که دادشان به جایی نمی رسد رحم کنید. این بیمارستان در وضعیت اسفناکی قرار دارد. لاقلاً اگر قدرت و توانایی برقراری قانون در این بیمارستان را ندارید آن را تعطیل کنید تا پول و جان و وقت مردم به هدر نرود.

شهرام جلالی پور - نائین

با او نسبتی ندارم

جناب آقای مهندس ابوالقاسم گلباف

سلام علیکم

اجتراماً عطف به مطلب مندرج در صفحه ۶ شماره ۱۴۶ ماهنامه در رابطه با فردی به نام ترقی که در کرج به خرید زمین مشغول است.

به استحضار می رساند اینجانب متولد نیشابور از استان خراسان بوده و در تهران سال هاست از دوره پنجم مجلس در خانه استیجاری زندگی می کنم و نامبرده را نه دیده ایم و نه با ایشان کوچک ترین نسبتی دارم. امید است تشابه اسمی موجب تخریب

شخصیت افراد نشود. خواهشمند است تذکر فوق را طبق قانون مطبوعات در شماره آینده دستور به درج فرمایند.

با تشکر حمیدرضا ترقی (۸۲/۳/۱۶)

پاسخ سازمان تأمین اجتماعی

در خصوص مطلب مندرج تحت عنوان در شماره ۱۴۶ آن ماهنامه تهیه و توزیع بن بازنشستگان به استحضار می رساند:

بر اساس قراردادهای تنظیمی فی مابین سازمان تأمین اجتماعی و سازمان تعاون مصرف شهر و روستا، سازمان مذکور که وابسته به وزارت بازرگانی است متعهد به تحویل اجناس تعیین شده به قیمت مصرف کننده به مستمری بگیران این سازمان بوده و هیچگونه حق الزحمه ای نیز بابت تأمین و توزیع اجناس تهیه شده به سازمان تعاون مصرف شهر و روستا پرداخت نکرده و حسب مفاد قراردادهای مذکور هزینه های تهیه و توزیع کالا برگ به عهده سازمان تأمین اجتماعی قرار گرفته است که آنهم از طریق ستاد بسیج اقتصادی انجام و بر اساس مستندات موجود معادل ۰/۰۲۷ درصد مبلغ قرارداد هزینه از این بابت انجام پذیرفته و حساب های فی مابین نیز شاهی بر بطلان ادعای گم شدن ۴ درصد از پول ها و بن ها می باشد.

علیرضا امیرپور مدیر کل روابط عمومی

یادداشت تحریریه:

مطلب فوق از زبان آقای علیرضا محبوب نقل شده است.

پاسخ های کوتاه

آقای رسول آقربان، مشاهد: از توجه و تذکرهای جناب عالی سپاسگزاریم. درباره چاپ مجدد یک گزارش و یا مقاله، بر این باوریم که در روزهای نو، باید حرف هایی نوزد.

آقای فرهاد مداحی، اهواز: بر این باوریم که باید بیشتر به مطالب توجه شود تا نویسنده های آن. به این دلیل چندان با استفاده از عناوین و القاب و... به ویژه درباره نویسندگان مان موافق نیستیم. از توجه جناب عالی سپاسگزاریم.

آقای جواد رضایی، اسفراین: مطلب ارسال جناب عالی خوانا نیست در صورت امکان آن را به وسیله پست ارسال کنید.

آقای آرش احمدی نیک، جونقان: منتظر چاپ شعرتان در صفحات فرهنگی باشید.

آقای سید پرویز حیدری، درگز: اقدام لازم انجام شد. با ما تماس بگیرید.

آقای بابک رستمی، گرمان: در این باره با بخش اشتراک ماهنامه تماس

بگیرید.

آقای صادق به کامیان، تهران: نامه های شما رسید. منتظر دریافت آثاری بهتر هستیم.

آقای هادی حکیمیان، یزد: مطلب شما رسیده به نظر می رسد طنز قالبی قوی می طلبد و مقاله، استدلالی محکم. منتظر دریافت آثار بهتری از شما هستیم.

مقصود بی منظور، رشت: با ما تماس بگیرید.

آقای علی دادخواه، قاین: با ما تماس بگیرید.